

محدوده جغرافیایی و جایگاه سیاسی هیرکانیه در دوره هخامنشیان

محمد تقی ایمان پور* / طهمورث مهربانی**

دریافت مقاله: ۹۳/۴/۱۰

پذیرش مقاله: ۹۳/۶/۳۰

چکیده

جغرافیا نقش مهمی در تاریخ هر سرزمین دارد و تاریخ هر سرزمین و ناحیه، بستگی زیادی به موقعیت و مکان جغرافیایی آن دارد. از این رو، می‌توان ادعا کرد که هر یک از بخش‌های مختلف ایران، به دلیل قرار گرفتن در یک موقعیت جغرافیایی متفاوت و داشتن شرایط آب هوای خاص، جایگاه ویژه و اهمیت زیادی دارند. و هر یک از این نواحی توانسته اند، به سهم خود، نقش مهمی در تحولات سیاسی کشور داشته باشند. سرزمین گرگان امروز، به دلیل موقعیت جغرافیایی خاص، در طول تاریخ ایران، خصوصاً تاریخ ایران باستان، اهمیت و نقش مهمی در تاریخ و تحولات ایران داشته و در منابع به‌کرات از آن نام برده شده‌است. تا کنون پیرامون حصار دفاعی گرگان در زمان ساسانیان در این منطقه بحث‌های زیادی شده است، اما در رابطه با جایگاه سیاسی هیرکانیه و نقش جغرافیا در تحولات تاریخی این سرزمین در زمان هخامنشیان کار مستقلی انجام نشده‌است؛ لذا در این پژوهش می‌کوشیم که با استفاده از شیوه پژوهش‌های تاریخی و با استفاده از متون کهن تاریخی و شواهد باستان‌شناسی به بررسی موقعیت جغرافیایی هیرکانیه و تأثیرات آن در اهمیت و جایگاه سیاسی این سرزمین در دوره هخامنشیان بپردازیم.

کلیدواژه: هیرکانیه، وهرکانه، گرگان، مازندران، پارت، هخامنشیان.

* دانشیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد پست الکترونیک mimanpour@hotmail.com
** کارشناس ارشد تاریخ ایران باستان دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول) پست الکترونیک t.mehrabi91@gmail.com

مقدمه

جایگاه سیاسی این سرزمین در دوره هخامنشیان پرداخته شود. برای این منظور، در این پژوهش ابتدا به ریشه‌شناسی نام هیرکانیه و محدوده جغرافیایی آن خواهیم پرداخت و سپس، ضمن بررسی تحولات سیاسی این سرزمین در دوره هخامنشیان، به نقش و اهمیت این سرزمین در این دوره، را با توجه با موقعیت جغرافیایی آن و با تکیه بر منابع نوشتاری و غیر نوشتاری و با استفاده از شیوه پژوهشهای تاریخی خواهیم گفت.

واژه هیرکانیه و محدوده آن

امپراطوری هخامنشیان به بخشهای سیاسی اداری مختلف تقسیم میشد که به پارسی باستان آن را خشترپاون و به یونانی ساتراپ مینامیدند. واژه ساتراپ به معنای سرزمین، استان، شهرستان، دولت و کشور به کار میرفت و بعدها به شهرهای امروزی نیز اطلاق گردید (پیگولوسکایا، ۱۳۸۷: ۲۳۹). طبق کتیبه بیستون، هیرکانیه (ورکانه) بخشی از ساتراپی پارت بود که بعدها گرگان نامیده شد (Kent, 1953: 119-124). اولین بار نام این منطقه در *وندیداد* و *بندش* به صورت خنثه آمده؛ چنانکه در *وندیداد* آمده است: «از نهمین جاها و شهرها بهترین را آفریدم، من که اهورامزدا هستم خنثه می‌باشد که نشیمن‌گاه [از سرزمین یا از شهرهای] وهرکانه [=گرگان] است (دوستخواه، ۱۳۷۰: ۶۶۱/۲؛ دادگی، ۱۳۶۹: ۱۳۴). داریوش در کتیبه بیستون از این منطقه به نام ورکانه نام می‌برد (Kent, 1953: 122). عدهای نام خنثه به کار رفته در *وندیداد* را با هیرکانیه یکی دانسته و از آن به صورت خرینداس یا خیندروس

هیرکانیه در جنوب شرقی دریای مازندران که با نامهای مختلفی مانند ورکانه، هیرکانیه، طبرستان و گرگان از آن در تاریخ یاد شده‌است، یکی از سرزمین‌های مهم و کلیدی در دوره هخامنشیان بوده است (Bivar, 2012: 1). برای اولین بار در کتیبه بیستون از آن به ورکانه نام برده شده است (Kent, 1953: 122). هر چند که هیرکانیه را اغلب با استان گرگان امروزی یکی میدانند (Skjærv, 2007/II: 110)، اما به نظر می‌رسد که وسعت هیرکانیه از گرگان امروزی بیشتر بوده و سرزمینهای بیشتری - از جمله بخشی از مازندران - را دربرمی‌گرفته است و در دوره هخامنشی یکی از نواحی تحت نفوذ ساتراپی پارتو بوده‌است که شامل سرزمینهای شرق و جنوب شرقی دریای مازندران (دریای خزر) میشده است (Kent, 1953: 119). این منطقه با قرار گرفتن در مجاورت صحراهای پهناور آسیای مرکزی، از یک طرف، و مجاورت با رشته کوه های البرز و دریای خزر و ریزش باران‌های فصلی، از طرف دیگر، موقعیت خاص سیاسی و اقتصادی در طول تاریخ ایران باستان، به ویژه در دوره هخامنشیان، یافته بود. چنانکه بارها در متون تاریخی از حضور مردانی از هیرکانیه به‌عنوان سرداران نامدار و برجسته در میان سپاهیان هخامنشیان سخن گفته شده‌است و در بعضی مواقع حتی به عنوان سرداران همراه شاهنشاهان هخامنشی و یا، بالعکس، سرداران هیرکانیانی که علیه این دولت شورش کرده‌اند، نام برده شده است (Bivar, 2012: 1). در هر حال، در این مقاله با رویکردی تاریخی و با نگاه نقش جغرافیا در تحولات تاریخی، کوشش شده است ضمن بررسی موقعیت جغرافیایی هیرکانیه به تاثیرات آن در اهمیت و

به گرگان تبدیل شده است؛ که برگرفته از همان نام ورکانه، یعنی محل گرگان باشد (Bivar, 2012: 1-2). بعدها این نام بر جایگاه گروهی از ایرانیان که از آسیای میانه تا کناره‌های شرقی دریای خزر و کناره‌های غربی آن تا به ساحل شرقی دریای سیاه (محل گرجیان) پراکنده بودند و همیشه سدی برای ایران در برابر چادرنشینان آسیای میانه بودند، اطلاق شده است (شهبازی، ۱۳۸۹: ۱۰۰).

بعضی از مورخین «ان» را پسوند مکان گرفته‌اند و احتمال داده می‌شود که واژه گرگان از گرگ گرفته شده باشد که به معنی سرزمین گرگ‌هاست و حتی گفته می‌شود هنگامی که آریاها وارد این سرزمین شدند با مردمی مواجه شدند که نشانهایی از گرگ را با خود حمل می‌کردند (Imanpour, 2012: 103; Bivar, 2012: 1). همچنین در منظومه ویس و رامین زمانی که رامین از اقدامات خود برای شاه توضیح می‌دهد می‌گوید:

بفرمانت شدم شاها بگرگان
تهی کردم در دشتش زگرگان
(فخرالدین سعدگرگانی، ۱۳۷۷: ۳۵۱۹).

همچنین به هیرکانیه، مازندران می‌گفتند که به معنای خانه دیوهای بد^۹ است، که در اوستا بارها به آنها اشاره شده است. در سنت‌های قدیم پارسی مردم گرگ سران^{۱۰} و سگ سران^{۱۱} با منطقه مرتد مازندران همراه شده است

(Askoparpola, 1988:64/2180) در لیست

وندیداد از سرزمین آریاها، از اسامی سگدیانا و

نام برده‌اند (نورگ، ۱۳۸۳: ۳۳۶). دوگوبینو معتقد است که ورکانه شخصی بوده که افتخاری کسب کرده و اسم خود را به هیرکانیه بخشیده که پیش از آن خننتا نامیده می‌شد. از قرار معلوم هیرکانیه منطقه وسیعی را دربرمیگرفته است که مرکز آن ورکانه (گرگان) بوده است (دوگوبینو، ۱۳۸۷: ۱۰۴). گرگان^۲ به اوستایی وهرکانه^۳ به فارسی باستان ورکانه^۴ به یونانی هیرکانیه^۵ و در فارسی باستان گرگان به معنی سرزمین گرگها، که به بخشی از دهستان^۶، که سرزمین داههها می‌باشد اطلاق می‌شود (Gnoli, 1980: 39-41; Bivar, 2012: 1; دریایی، ۱: ۶۵). ورکانه، همچنین، در نوشتههای کهن مترادف با هیرکانیه به کار برده شده است. در نوشتههای یونانیان به صورت هورکانیا^۷، به لاتین هیرکانیه^۸ و در نوشتههای مورخان قدیم چون هردوت (۱۳۸۹: ۱/۴۰۱)، استرابو (۱۳۸۲: ۲۸)، کتزیاس (۱۳۹۰: ۲۱۳)، کسنفون (۱۳۸۵: ۱۴۲)، دیودور (۱۳۸۴: ۱۴۲)، خاراکسی (۱۳۹۰: ۵۷) به صورت هیرکانیه آمده است. همچنین کتزیاس و کونتیبوس کرتیبوس از دو سرزمین جداگانه بنام هیرکانیه و برکانی نام برده‌اند، که به نظر میرسد منظور همان هیرکانیه - باشد (Nichols, 2008: 164).

به هر حال، به نظر میرسد که واژه هیرکانیه یا ورکانه به تدریج جایگاه خود را از دست داده و

1. Chindrus
2. Gurgān
3. Vhrkāna.
4. Vrkāna
5. Hyrcania
6. Dahestān
7. Hyrkania
8. Hyrcania

9. Māzanya daēva

10. Gurgsārān

11. Sagsārān

باکتریا نام برده میشود که تا جنوب و جنوب غربی ادامه می‌گیرد و هیرکانیان را نیز دربر می‌گیرد که بعدها گرگان نامیده شد و بی ارتباط با نام حیوانات یعنی «گرگ» نیست (Skjærv, 2007: II/ 110). البته محمد بن اسفندیار نیز بنیان شهر گرگان را به گرگین بن میلاد نسبت می‌دهد و می‌گوید «و شهرهایی که بیرون در بند همیشه است آنچه معتبر است و به طبرستان منصوب و متصل گرگان است گرگین بن میلاد بنیاد افگند و مساحت دایره او چهار فرسنگ بود» (ابن اسفندیار، بی تا: ۱/۷۴).

محدوده جغرافیایی و آب و هوای هیرکانیه
 حدود هیرکانی از شمال به دریای کاسپین (خزر)، از جنوب به پارت، از مغرب به ماد و از مشرق به مرو محدود می‌شد. این جلگه که کمی از سطح دریا پایین تر است، زیر باران‌های سالیانه که در سال تا ۶۰ اینچ می‌رسد شسته می‌شود. هوایی نیمه استوایی دارد، ولی بخش‌های انبوه دامنه‌های آن کنام شیر و ببر برای شکار است (اومستد، ۱۳۹۰: ۲۶). در مشرق هیرکانیه ناحیه کوهستانی خراسان و رشته جبال کوپت داغ یا سرزمین باستانی پارت وجود داشت که خاک ماد را از آسیای میانه جدا می‌کرد (دیاکونوف، ۱۳۸۸: ۸۲). موقعیت جغرافیایی دروازه‌های هیرکانیه را بایستی در حدود ایوان، کیف (متعلق به دماوند) در نظر گرفت که قریب ۷۰ کیلومتر در جنوب شرقی شهر ری کنونی است و راه تهران - مشهد در آنجا وارد پیشکوه‌های البرز میشود (مارکوارت، ۱۳۶۸: ۱۴۱).

استرابو هیرکانیه را سرزمینی ثروتمند معرفی می‌کند. هیرکانیه سرزمینی حاصلخیز و

پهناور و صاف است و شهرهای عمده دارد؛ از جمله تالابروکه، ساماریانه، کاراته و اقامتگاه تاپی که می‌گویند اندکی بالاتر از دریا و در فاصله یک هزار استادیا از دروازه های کاسپین قرار دارد. این سرزمین به گونه مشخص ثروتمند است. هیرکانیه را رودهای اوخس و اکسوس قطع می‌کنند تا به دهانه خود در دریا برسند. از این دو، اوخس از نسا می‌گذرد. نسا در هیرکانیه واقع است؛ اما هستند محققانی که آن را ناحیای مستقل می‌دانند (استرابو، ۱۳۸۲: ۲۸-۲۹).

استرابو نیز به نقل از آریستوبولس دریای خزر را دریای هیرکانیه نامیده است (Harmatta, 1996:II/ 310). خط ساحلی دریای خزر تا شمال البرز منطقه‌ای مرطوب است با میزان بارش سالانه ۱۰۰۰ تا ۱۶۰۰ میلی‌متر. این منطقه که جغرافی‌دانان بعد از ایالت باستانی، با همان نام، آن را با عنوان منطقه هیرکانیه در نظر می‌گیرند، در کوه‌های پرشیش، که در آنجا بسیار باران می‌بارد، درختانی با برگ‌های پهن وجود دارد (1996:I/ 35, Dani & Masson). رشته‌کوه جنوبی هیرکانیه جلوی راه بادهای شمالی را می‌گرفت تا باران ابرهای خود را چون سیل بر دامنه بریزد و جلگه‌های باریک کرانه‌ای را در پای کوه بخیساند. این گونه سرزمین حاصلخیز شده بود (اومستد، ۱۳۹۰: ۶۲). هیرکانیه دو ناحیه آب و هوایی دارد، بخشی از آن شامل دامنه‌های جنگلی و بارانی کوه‌های البرز است و بخشی هم دشت گرگان است که زمینی حاصلخیز دارد و به سرزمین‌های استپی مشرق دریای خزر منتهی میشود (Bivar, 2012: 1).

دی دور در عبور اسکندر از هیرکانیه به دهکده‌هایی موسوم به خوشبخت اشاره می‌کند و می‌گوید که این سرزمین به واسطه فراورده‌هایش - چون شراب، انجیر خشک و عسل - سرآمد آنچه بود که نزد دیگر مردمان یافت می‌شد. می‌گویند در آنجا، هر کنده تاک، یک سطل شراب تولید می‌کند و برخی درختان انجیر، ۱۰ مدیمن انجیر خشک حاصل می‌دهند. دانه‌ای که هنگام درو برداشت نشده و بر زمین افتاده است، بدون آنکه به کاشت نیازی داشته باشد، می‌رویی و هنگام برداشت، محصول فراوانی می‌دهد. همچنین نزد این مردم درختی یافت می‌شود که ظاهرش خیلی شبیه درخت بلوط است، اما از برگ‌هایش عسل می‌تراود و برخی این عسل را جمع‌آوری کرده، استفاده‌های زیادی از آن می‌برند (استرابو، ۱۳۸۲: ۲۸؛ سیسیلی، ۱۳۸۴: ۷۳۱-۷۳۷).

مردم هیرکانیه به کشاورزی و دامداری می‌پرداختند. پدید آمدن حصارهای دفاعی در گرداگرد نقاط مسکونی از افزایش ثروت حکایت می‌کند. وجود گوی تپه و تورنگ تپه نزدیک استراباد کنونی و در اراضی هیرکانیه باستانی، که در آن زمان کشاورزی و دامداری شغل اصلی آنها را تشکیل میداد، حکایت از ثروت و فراوانی در این منطقه دارد (دیاکونوف، ۱۳۸۸: ۱۲۰-۱۲۱). آن‌طور که از گزارش برخی مورخان برمیآید، در این منطقه قنات‌هایی نیز برای کشاورزی وجود داشت که احتمالاً نواحی شرقی هیرکانیه را که به دشتهای پارثو منتهی میشد را در برمیگرفته است. پولوبیوس نیز از قنات‌های حفاری شده به دست روستاییان هیرکانی در آن منطقه گزارش

می‌دهد (بریان، ۱۳۸۷: ۶۵۱/۱). ورستاندیک نیز در نبرد بین آرشاک دوم و آنتیوخوس سوم اشاره به وجود بیابان‌هایی در هیرکانیه اشاره دارد که در آنجا آب کافی برای شرب سپاه وجود نداشته و مردم از قنات‌های سرپوشیده برای آب استفاده می‌کردند (ورستاندیک، ۱۳۸۶: ۵۵).

همچنین این مردم، با استفاده از راههای ارتباطی، با دیگر همسایگان خود در ارتباط بوده - اند و تبادل کالا بین آنها تبادل می‌شده است. در شمال، راه بسیار قدیم خراسان - اکباتان از طریق رگا (ری)، دربندهای خزر به هیرکانیه می‌پیوست و تا پارت و باکتريا ادمه مییافت (بریان، ۱۳۸۷: ۵۶۱/۱). به نظر می‌رسد که این جاده شاخه‌ای از جاده شاهی بوده است؛ زیرا به گفته پیر بریان برای رسیدن به هیرکانیه از ارابه چرخ‌دار استفاده میشده است و مسافران فراوان، اعم از نظامی و غی نظامی، با گردونه از آن عبور می‌کردند (همان: ۵۶۵-۵۶۶).

پیشینه قوم هیرکانیه

به نظر میرسد که، علاوه بر اقوام بومی، بخش زیادی از ساکنان هیرکانیه را اقوام مهاجر آریایی تشکیل میداد که، طبق کشفیات باستان‌شناسی از نیمه دوم هزاره سوم پیش از میلاد وارد این سرزمین شدند و بعدها تمدن‌های قوم پارت و داههها در خراسان و شمال‌گراگان را تشکیل دادند (سامی، ۱۳۸۹: ۵۱). گفته میشود که قلعه بزرگ تورنگ تپه در هیرکانیه بخشی از تمدن قوم آریا در این منطقه است (کوک، ۱۳۸۴: ۴۲۸). این قلعه که ارتفاع حدود ۳۵ متری دارد، در حدود ۱۷ کیلومتری شمال شرقی شهرستان گرگان امروزی

دوره‌های تاریخی مختلف از هزاره سوم تا اواخر هزاره دوم پیش از میلاد و طی مهاجرت‌های مختلف وارد این سرزمین حاصلخیز شدند. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، به هیرکانیه، مازندران نیز گفته میشد (Askoparpola, 1988:64/ 2180). به نظر میرسد که هنگام ورود آریاها به ایران، بین آریاها و مازنیها، یعنی ساکنان بومی منطقه، جنگی رخ داده باشد که داستان‌های شاهنامه و اسطوره‌های ایرانی به گونه - ای منعکس کننده خاطرات این جنگ‌هاست. بارو معتقد است اقوام بومی مازنی که به دیوهای مازنی مشهور شده‌اند در مناطق کوهستانی مستقر بودند و بعد از شکست در برابر ایرانیان عقب‌نشینی کردند (Burrow, 1973: 136). سرانجام آریاها موفق شدند به تدریج و طی نبردهای متعدد و غلبه بر اقوام بومی، یعنی مازنیها، در این سرزمین مستقر شوند که در شاهنامه این نبردها با مایه‌های دینی منعکس شده است (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/ ۴-۶۴).

خاراکی قبایل آماردی، اناریاکی، کادوسی، البانی، کاسپی و ویتی را مستقر در هیرکانی میداند و معتقد است شاید قبایل دیگری نیز تا حدودی که کشور اسکیت‌ها گسترش دارد سکونت داشته باشند؛ ولی در آن سوی هیرکانیه، دریس‌ها مستقر هستند (خاراکی، ۱۳۹۰: ۵۷). کسنفون هیرکانی - ها را همسایگان آشور می‌داند و آنان را از لحاظ عده محدود می‌داند و می‌گوید چنان‌که در آن زمان بود و هنوز هم هست. این طایفه در سوارکاری سخت ماهرند به همین دلیل آشوری‌ها از آنها استفاده می‌کردند. او نقل میکند که آنها مانند

واقع شده‌است (شهبازی، ۱۳۸۹: ۴۷۲). ظهور لایه‌های خاکستری رنگ در کاوشهای تورنگ تپه توسط دیشایز^۱ در دوره IIB (۲۳۷۵±۲۵۰ سال پ. م) میتواند، به گفته وی، نشانهای از حضور و نفوذ تدریجی مردمانی جدید به شمال ایران باشد که در ادامه آن فرهنگی مخلوط از فرهنگ جدید و قدیم در نیمه دوم هزاره سوم در آنجا شکل گرفت (Winn, 1974:2/130). هر چند نظریه فوق‌الذکر توسط کلوزیو^۲ به چالش کشیده شده است، اکثر اندیشمندان معتقدند که تغییرات موجود در تورنگ تپه و تپه حصار III و شاه تپه میتواند نشانی از حضور اقوام جدید، خصوصاً آریاها، به این نواحی در هزاره دوم پیش از میلاد باشد که پس از ورود به این منطقه با مردمان جدید درآمیختند و فرهنگی مخلوط از فرهنگ جدید و قدیم در نیمه اول هزاره سوم در آنجا شکل دادند (Deshayes, 1969: 17; Kohl, 1995: 1062; Young, 1967: 31; Dayson, 1973: 88-69; Ghirshman, 1977: 9; Imanpour, 2012:102)

البته مهاجرت آریاها به این نواحی تنها به این زمان و یا به دسته اول از مهاجران آریایی که پیشا هندو- آریایی^۳ نامیده میشدند، محدود نمیشود؛ بلکه به دنبال آن گروه‌های دیگری از اقوام آریایی نیز وارد این سرزمین شدند که ظاهراً مادها، پارس‌ها و پارت‌ها تقریباً جزو آخرین موج از این اقوام بودند (Imanpour, 2012: 101-109). به دیگر سخن، ساکنان هیرکانیه مردمانی از اقوام بومی و مهاجران آریایی تشکیل میداد که در

1 . Deshayes
2 . Cleuziou
3 . Proto-Indo-Aryan

بسیاری از اقوام آسیایی در حین لشگرکشی همه خانواده خود، از جمله زن و فرزند، را در اراهه‌هایی همراه خود می‌برند (کسنفون، ۱۳۸۵: ۱۴۲). البته اگر ما این ادعای کسنفون، یعنی همسایگی هیرکانیه با آشور، را بپذیریم باید آن مربوط به اوایل هزاره اول پیش از میلاد باشد؛ یعنی زمانی که آشوریان موفق شدند با هجوم مکرر به شرق سرزمین های خود، بر نواحی شمالی زاگرس و بخشی از سرزمین ماد سلطه یابند (Luckenbill, 1943, Vol. I: 795-812; 1973, vol.II: 540-566; Imanpour, 2002-2003: 62).

فتح هیرکانیه توسط پارسها

به دنبال مهاجرت آریاها به ایران، مادها پادشاهی مستقلی تشکیل دادند که در سده ششم پیش از میلاد به اوج توانایی خود رسید و رهبر سلحشور و تیزهوش آن، هوششزه^۱، در ۶۱۲ پ.م دولت آشور را برانداخت و بر پارس، پارثو، گرگان، بین‌النهرین شمالی و بر بخش شرقی آسیای کوچک فرمانروایی یافت (شهبازی، ۱۳۵۰: ۱). به این ترتیب هیرکانیه تا زمان آستیاگ، آخرین شاه ماد که توسط کوروش نابود شد، تحت سلطه مادها قرار داشت.

با تشکیل حکومت هخامنشی به دست

کوروش کبیر، هیرکانی‌ها به تابعیت کورش درآمدند. کتزیاس به قبایلی اشاره دارد که بعد از شکست آستیاگ از کوروش سر به شورش برداشتند؛ نخست آرتاسیر فرماندار هیرکانی بود،

که سپاهی با پنجاه هزار سرباز فراهم آورد و در برابر کوروش خود را به خاک افکند و گفت هر وقت بخواهد سپاه بسیار بزرگ‌تری در اختیارش خواهد بود (کتزیاس، ۱۳۹۰: ۲۰۴؛ کسنفون، ۱۳۸۵: ۱۱؛ Tuplin, 2006: 12). همچنین تبعید آستیاگ به هیرکانیه نشان می‌دهد که این سرزمین از همان ابتدا با کوروش بوده است.

دیاکونوف به نقل از کتزیاس می‌گوید: آستیاگ بعد از شکست از کوروش محترمانه به عنوان جانشین و حاکم هیرکانیه به آن سرزمین تبعید شد؛ ولی چیزی نگذشت که در بیابان رها شد تا از گرسنگی بمیرد (دیاکونوف، ۱۳۸۸: ۳۹۰؛ هیتس، ۱۳۸۶: ۹۶). نیکلز نیز معتقد است که کوروش بعد از شکست آستیاگ او را فرمانروای برکانیان^۲ که همان هیرکانیه است، قرار داد و به نقل از یوستین می‌گوید که آستیاگ بین هیرکانیها میزیسته است (Nichols, 2008: 164). هرچند که در باب این نقل قول‌ها و سرنوشت آستیاگ تردید وجود دارد، حداقل نشان دهنده اهمیت این سرزمین در این دوره است.

هیرکانیها، همچنین، به کوروش بزرگ در نبرد او علیه مادها کمک کردند؛ به طوری که دلیل عصبانیت کیاکسار این بود که چرا کوروش در مورد اینکه هیرکانیها توافق کرده بودند تا به او خدمت کنند، چیزی به او (کیاکسار) نگفته

است (Whidden, 2009: 162)

کوروش چنان به هیرکانیها اعتماد داشت که در بیشتر موارد به آنها رجوع می‌کرد و از آنها کمک می‌خواست (کسنفون، ۱۳۸۵: ۱۶۷). در

مسابقه اسب‌دوانی که کوروش برگزار کرده بود، گفته میشود که پسر سردار هیرکانیه موفق شد مسابقه را ببرد (همان: ۳۲۹). کوروش در ضیافت پس از جنگ نیز به سردار هیرکانیها اسبی هدیه کرد (همان: ۳۴۰). در رابطه با صحت این گزارش‌ها که با افسانه همراه شده‌است، تردید وجود دارد؛ اما همان‌طور که قبلاً اشاره شد، این گزارش‌ها همگی نشانگر شهرت و اهمیت هیرکانیه در میان یونانیان بوده است.

هیرکانیها، پارت‌ها، سکاها و باکتری‌ها، اقوام آسیای مرکزی پس از تصرف اکباتان، به طور صوری و بر حسب مقتضیات، به اطاعت کوروش گردن نهاده بودند (بریان، ۱۳۸۷: ۱/ ۶۰). هنگام ورود کوروش به بابل سواران هیرکانی نیز همراه او بودند، که به همراه متحدین کوروش در پایان صف طویل در حرکت بودند (آزاد، ۱۳۸۸: ۸۲). خوارزمیان تا حدودی بر مردم گرگان و پارتیان و زرنگیان سیستان و ثمانائوس اراخوزی یا رنج مسلط بودند. کوروش دست خوارزمیان را از جنوب قلمروشان، یعنی نواحی هیرکانی، کوتاه کرد و ایشان ناگزیر به متصرفاتی که در کنار رود جیحون داشتند عقب نشستند. کوروش بر فرمانروایی حکومت خوارزم، که تحت فرمان ویشتاسب بود، پائلن بخشید و آن را بر انداخت (فرای، ۱۳۸۶: ۶۵-۶۶).

به این ترتیب، می‌توانیم که هیرکانیها کاملاً تابعیت کوروش را پذیرفته بودند و تا لحظه مرگ نیز به او وفادار بودند. حتی برخی مانند برس، مورخ بابلی، مرگ کوروش را نیز در حوالی گرگان ذکر می‌کنند (خدادادیان، ۱۳۷۶: ۳۲۱).

مردم هیرکانیه در دوران کمبوجیه، پسر کوروش، نفعی تابع او بودند. کتزیاس از آرتاسیر هیرکانی به عنوان مورد اعتمادترین مشاور کمبوجیه در راه رسیدن به قدرت و تخت پادشاهی ذکر میکند (Kuhrt, 2007: I/ 164). کمبوجیه نیز، هم‌زمان با تدارک لشگرکشی علیه مصر، ویشتاسبه پدر داریوش را به ساتراپی پارت منصوب کرد که هیرکانیه نیز بخشی از آن بود (هیئتس، ۱۳۸۶: ۱۲۲؛ شهبازی، ۱۳۵۰: ۲).

هیرکانیه در زمان داریوش بزرگ و جانشینان او

هیرکانیه در زمان داریوش بخشی از ساتراپی پارت بود و در کتیبه بیستون پارت جزو سیزدهمین ساتراپی ذکر شده است (بریان، ۱۳۸۷: ۱/ ۲۶۵). احتمالاً داریوش به دلیل شورش هیرکانیها و حمایت آنها از فرورتیش شورش و به دلایل سیاسی، هیرکانیه را که به نظر می‌رسید استقلال بیشتری دارد، جزو ساتراپی پارت، یعنی ساتراپی سیزدهم، قرار داد تا از اعتبار آن بکاهد. در دیگر کتیبه‌های باقیمانده از شاهان هخامنشی نیز نامی از ساتراپی هیرکانی نمی‌بینیم که احتمالاً همچنان به‌عنوان بخشی از ساتراپی پارت باقی ماند. البته دیاکونف دلیل این ادغام را ناشی از حضور قدرتمند هیستاسب در راس ساتراپی پارت میداند (دیاکونف، ۱۳۸۸: ۳۱۹).

در زمان داریوش بزرگ، شخصی مادی به نام فرورتیش (فرائورت) که خود را خشریته دوم از خاندان هوخشتره (کیاکسار) می‌خواند، در راس یکی از شورش‌ها علیه داریوش قرار گرفت و پارتیان و هیرکانیها به او پیوستند. هرچند

فرورتیش در کوندورو شکست خورد و به رغه (ری) فرار کرد، ظاهراً همچنان به کمک پارت‌ها و هیرکانیها امیدوار بود. او در رغه (ری) نیز شکست خورد؛ اما توانست مدت زیادی از قلمرو پادشاهی خویش در برابر لشگریان داریوش دفاع کند و فقط در نتیجه برتری خردکننده نیروهای حریفان مغلوب شد (دیاکونوف، ۱۳۸۸: ۴-۴۰۰؛ توین بی، ۱۳۷۸: ۴۴؛ دیاکونوف، ۱۳۴۴: ۴۶۶-۴۶۷؛ هیتس، ۱۳۸۶: ۱۴۵؛ فرای، ۱۳۸۸: ۱۵۴؛ بریان، ۱۳۸۷: ۱/۱۷۸؛ داندامایف، ۱۳۸۹: ۱۶۰؛ علی یف، ۱۳۸۸: ۴۴؛ Kent, 1953: 124). ویشتاسب مجبور شد مدت سه ماه تا تابستان ۵۲۱ پ.م در سرزمین پارت که گفته میشود او مقام ساتراپی و یا مقام عالی نظامی آنجا را داشت (بریان، ۱۳۸۷: ۹۸/۱)، برای دریافت کمک از جانب داریوش منتظر بماند (داندامایف، ۱۳۸۹: ۱۶۲). سرانجام داریوش اول سپاهی را به کمک پدرش به شرق اعزام داشت تا او توانست شورش‌های پارت و هیرکانی را که به کمک فرورتیش برخاسته بودند سرکوب کند (کوک، ۱۳۸۴: ۱۱۱). او با پارتی‌های شورشی و هیرکانیها جنگید (Kuhrt, 2007: 1/140) و در روز ۱۱ ژوئیه ۵۲۱ ویشتاسپه بر پارت و هیرکانیهای شورشی پیروز شد که ۶۵۲۰ کشته و ۴۱۹۲ اسیر دادند (Kent, 1953: 127).

کتزیاس دلیل حمایت هیرکانیها از فرورتیش را ناشی از تمایل آرتاسیر هیرکانی به کمبوجیه می‌داند و حتی نقل می‌کند که او پس از مرگ کمبوجیه به کمک آگاپات عملا در به پادشاهی رساندن مغ موفق شدند (کتزیاس، ۱۳۹۰: ۲۱۳).

لذا پس از شورش فرورتیش یعنی ما شاهد حمایت هیرکانیها از او هستیم. هر چند که شیپمان اشاره میکند که پس از سرکوب قیام فرورتیش و پس از مرگ داریوش پرتو و هیرکانیه دوباره از هم جدا شدند (شیپمان، ۱۳۹۰: ۱۷)، ما شاهد هستیم که پس از آن نیز از هیرکانیه به صورت ساتراپی جداگانه نام برده نشده است.

فرای (۱۳۸۸: ۱۸۳). به نقل از هردوت می‌گویند: گویا در زمان خشایارشا، هیرکانیه شاید به سبب اهمیت آن در مرز استان و در برابر طحان‌گردان، استانی جداگانه شد و حتی گلی‌ها و کادوسیان با هیرکانیه یکپارچه و در آن ادغام شدند؛ اما شواهد این ادعا را تایید نمیکند. توین بی (۱۳۷۸: ۱۱۲). نیز به نقل از هردوت می‌گویند مردم هیرکانیه واحد نظامی مستقلی را تشکیل می‌دهند که با تجهیزات مادی مسلح بوده و در هنگام نبردها فرماندهی جداگانه‌ای داشتند. البته ما در زمان حمله خشایارشا به یونان از وجود فرماندهی مستقل در میان لشگریان خشایارشا خبر داریم که این ادعا را تا حدودی تایید میکند. هیرکانیها در زمان حمله خشایارشا به یونان لباس و سلاحی مانند پارسیان داشتند و فرمانده‌شان مگاپانوس بود که سپس شهر بابل شد (هردوت، ۱۳۸۹: ۷۸۵/۲).

خشایارشا در پایان پادشاهی خود، تحت نفوذ فرمانده نگهبانان، یعنی ارتابازوس گرگانی و اسپامیترس، خواجه‌سرای حرم بود (اومستد، ۱۳۹۰: ۳۶۳). او سردسته گروهی بود که خشایارشا را به قتل رساند. همچنین او موفق به واداشتن اردشیر هجده ساله به کشتن برادرش

داریوش که پدرکشی کرده بود شد. حتی گفته میشود که ارتابازوس اکنون در پی آن بود که تاج و تخت را برای خود بگیرد، ولی مگابیزوس به او خیانت کرد و در کشمکش و زدو خوردی که بین آن دو در گرفت، ارتابازوس هیرکانی جان خود را از دست داد (سیسیلی، ۲۷۴:۱۳۸۴؛ اومستد، ۱۳۹۰: ۳۹۴). پس از این ماجرا، اردشیر اوخوس را که بعدها به حکومت رسید به نام داریوش دوم به شهربی (یا ساتراپی که هر دور به معنی استان میباشند البته در دوره هخامنشیان به آن ساتراپی یا شهربی گفته می شد و باید از این دو که ساتراپ بهتر است استفاده کرد) هیرکانیه گماشته بود (Bivar, 2012: 2). داریوش دوم در زمان خشایارشای دوم به نام وهوکه ساتراپ هیرکانیه در جنوب شرقی دریای خزر بود. زمانی که خشایار توسط برادر ناتنی خود سگدیانه کشته شد وهوکه علیه سگدیانه شورید و به این ترتیب با کشتن سگدیانه در ماه اوت ۴۲۳، به نام داریوش دوم به پادشاهی رسید (کتزیاس، ۱۳۹۰: ۲۳۱-۲۳۲؛ هیتس، ۱۳۸۶: ۲۴۹؛ برسیوس، ۱۳۸۹: ۴۴؛ بریان، ۱۳۸۷: ۹۲۲/۱؛ داندامایف، ۱۳۸۹: ۳۴۲).

در دوران داریوش دوم ما خبری از هیرکانیه نداریم، تا اینکه دوباره آنها را در سپاه اردشیر دوم می‌بینیم. کسنفون (۱۳۷۵: ۵۰۹). به سپاهیان هیرکانی که برای اردشیر دوم در جنگ با کوروش کوچک اچی شده بودند اشاره دارد و تعداد آنها را در حدود هشتاد تن ذکر می‌کند. همچنین در میان ارتشی که علیه حمله زمینی گزنفون در دره کایسوس^۱ در سال ۴۰۰/۳۹۹ گسیل شدند هیرکانیها نیز حضور داشتند (Fagan &

Trundle, 2010: 154). هنگامی که در سال ۴۰۱، در نبرد کوناکسا، کوروش کوچک کشته شد یکی از مفتشان شاهنشاهی به نام رتاسوره که از اهالی هیرکانیه بود، شخصاً خبر آن را به اردشیر دوم رسانید (هیتس، ۱۳۸۶: ۳۰۱). در زمان اردشیر سوم هم، چندین نویسنده متأخر به تبعید یهودیان به هیرکانیه در اجرای فرامین صادر شده توسط اردشیر سوم اشاره کرده‌اند (بریان، ۱۳۸۷: ۱/۱۰۸۱؛ داندامایف، ۱۳۸۹: ۹). در نبرد گرانیکوس در سال پ.م، سواره نظام هیرکانی نیز حضور داشتند که فرمانده آنان سپیترودات^۲ یکی از والیان ولایت ایونی بود (خدادادیان، ۱۳۸۶: ۴۵۲). و در نبرد گوگامل در جناح راست، هیرکانیها زیر نظر پارتیائوس بودند (اومستد، ۱۳۹۰: ۷۱۴). پس از شکست داریوش سوم و مرگ او شهرب پارت که فراته فرنس نام داشت در ناحیه هیرکانیه به اسکندر گردن نهاد و تسلیم شد (مشکور، ۱۳۵۰: ۱۰۵؛ همو، ۱۳۸۶: ۲۱۳؛ فرای، ۱۳۸۸: ۲۲۹؛ پیرنیا، ۱۳۸۵: ۱۱۶۹ / ۲، Arrian, 1966: V-VIII/ 189).

دیودور سیسیلی نیز که خبر فتح هیرکانیه را توسط اسکندر نقل کرده‌است به چگونگی فتح اشاره نمیکند و فقط میگوید که اسکندر همراه با سپاه، سرزمین هیرکانیه را فتح کرد و تمامی شهرهایی را که در آنجا یافت می‌شد را تا دریای کاسپین - که برخی هیرکانیه می‌نامند - به تصرف خویش درآورد (سیسیلی، ۱۳۸۴: ۷۳۱). وی می‌گوید پارمینون، سردار اسکندر، به امر وی

2 . Spitrodates

1 . Caicus

بیست سال آندراگوراس مقام ساتراپی پارت و هیرکانیه را بر عهده داشت که خود نشانگر عدم جدایی این دو ساتراپی است (Bivar, 2012: 2). در هر حال، از آنجایی که جغرافی نویسان پس از اسکندر اغلب از اصطلاح دریای هیرکانیه برای دریای کاسپین استفاده میکنند (توین بی، ۱۳۷۸: ۸۷)، این امر نشان دهنده اهمیت هیرکانیه و شهرت آن در میان یونانیان در این زمان میباشد.

نتیجه

سرزمین هیرکانیه در جنوب شرقی دریای خزر یکی از مناطق سوق الجیشی و ظاهراً ثروتمند در دوره هخامنشی بود که به عنوان یکی از راه‌های عمده ارتباطی با شرق دریای خزر و آسیای مرکزی به حساب می‌آمد. ساکنان آن، که ترکیبی از اقوام کهن و مهاجران آریایی بودند، نقش عمده‌ای در تحولات سیاسی دوره هخامنشیان بازی کردند. به نظر میرسد که پس از شکل‌گیری اولین حکومت ایرانی، یعنی مادها، هیرکانیه تا زمان آستیاگ تحت حکومت آنها درآمد. اما بعد از شکست آستیاگ از کوروش، مردمان هیرکانیه جزو اولین گروهی‌هایی بودند که تابعیت کوروش را پذیرفتند و کوروش به آنها اعتماد کامل داشت. بعد از مرگ کوروش، آنها به کمبوجیه ملحق شدند و در شورش فرورتیش شرکت کرده و تابعیت کوروش را پذیرفتند. اما سرانجام تسلیم داریوش شدند و سپس توانستند در زمان خشایارشا و اردشیر قدرت زیادی به دست آورند، به طوری که خشایارشا در اواخر عمر خود به شدت تحت نفوذ ارتابازوس هیرکانی بود و سرانجام نیز توسط او کشته شد.

هیرکانیه‌ها همچنین در جنگجویی شهرت خاصی داشتند و اغلب بخش سواره نظام سپاه هخامنشی

خزانه پارس را که به چنگ آورده بود به اکباتان برد و سپس لشگریان تازه رسیده را از راه سرزمین کادوسیان - یعنی از کرانه جنوبی دریای کاسپیان - به هیرکانه هدایت کرد (دیاکونوف، ۱۳۸۸: ۴۰۸). اسکندر با سرداران تسلیم شده هیرکانیه که داریوش را هنگام فرار همراهی کرده بودند با نرم‌خویی رفتار کرد (سیسیلی، ۱۳۸۴: ۷۳۱-۷۳۷). اما آریان چگونگی فتح هیرکانیه و مسیر ورود اسکندر به این سرزمین را با جزئیات بیشتری بیان کرده است و او نیز از ابقای فراته فرانس در هیرکانیه سخن می‌گوید، که با گزارش سیسیلی شباهت زیادی دارد (Bivar, 2012: 2); (Arrian, 1966: V-VIII: 189; Schmidt, 1940: 20). همچنین نقل شده است که اسکندر به هیرکانیه آموزش داد تا ازدواج‌ها را رسمی و قراردادی کنند (Avstin, 2006: 22). هرچند در باب این نقل‌قول‌ها تردید وجود، این بیانگر اهمیت و جایگاه هیرکانیه در دوره اسکندر است. بنا به گفته پولیانوس^۱، نویسنده اهل مقدونیه در قرن دوم بعد از میلاد، اسکندر چادری نیز ساخته بود که از آن به عنوان دادگاه و در هنگامی که می‌خواست بین باکتريا، هیرکانیه و هندیان تصمیم بگیرد، استفاده می‌کرد (Spawforth, 2007: 95). اگر چه بنا به ادعای دیاکونوف (۱۳۴۴: ۶)، پارت و هیرکانیه احتمالاً در زمان اسکندر به دو ساتراپی جداگانه تقسیم شدند گوئشمید گرگان را با پارت جزو ساتراپ نشین‌های علیای تحت سلطه اسکندر نام می‌برد (گوئشمید، ۱۳۸۲: ۲۹)، که در زمان جانشینان اسکندر برای مدت بیش از

1. Polyaenus

را تشکیل میدادند. تعداد سواره نظام هیرکانی در سپاه هخامنشی به حدی گسترده بود که علاوه بر حضور مداوم در جنگ‌های امپراطوری علیه یونانیان، که به کرات از آنها در منابع یونانی نام برده شده است، بخشی از آنها در بخش‌های دیگر امپراطوری مشغول خدمت بودند. چنان‌که منابع یونانی از حضور سربازان هیرکانی در غرب آسیای صغیر خبر می‌دهند که در خدمت ایرانیان بودند. در هر حال، ذکر مکرر نام هیرکانیه در منابع مختلف یونانی، که حتی دریای خزر را نیز اکثراً با نام هیرکانیه نامیده‌اند و نقش آن در تحولات سیاسی اوایل دوره هخامنشیان و حضور آنها در فرماندهی بخشهایی از سپاه پارسی، همگی بیانگر اهمیت و جایگاه خاص و توانمندی فرهنگ کهن این سرزمین در تربیت مردان و سرداران بزرگ می‌باشد؛ که البته این موقعیت سیاسی نیز نمی‌تواند بی‌تأثیر از موقعیت جغرافیایی و شرایط آب و هوایی خاص این سرزمین در دنیای کهن، خصوصاً در دوره هخامنشیان باشد.

منابع

- ابن اسفندیار کاتب، بهاء‌الدین محمد بن حسن (نویسنده). *تاریخ طبرستان*.
 استرابو (۱۳۸۲). *جغرافیای استرابو (سرزمینهای زیر فرمان هخامنشیان)*. ترجمه همایون صنعتی‌زاده. چاپ اول. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
 اوستا، البرت (۱۳۹۰). *تاریخ شاهنشاهی هخامنشی*. ترجمه: محمد مقدم. چاپ هشتم. تهران: انتشارات امی‌کپی.
 آزاد، ابوالکلام (۱۳۸۸). *کوروش کبیر (ذوالقرنین)*. ترجمه محمدابراهیم پاریزی. چاپ سیزدهم. تهران: نشر علمی.
 برسیوس، ماریا (۱۳۸۹). *ایرانیان باستان*. ترجمه منی صالحی علامه. چاپ اول. تهران: نشر ثالث.
 بریان، پی‌یر (۱۳۸۷). *امپراتوری هخامنشی*. ج ۱. ترجمه ناهید فروغان. چاپ سوم. تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
 پیرنیا، حسن (۱۳۸۵). *تاریخ ایران باستان*. ج ۲. چاپ سوم. تهران: موسسه انتشارات نگاه.
 پیگولوسکایا، ن. (۱۳۸۷). *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*. ترجمه عنایت‌الله رضا. چاپ چهارم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی توین بی، آرنولد (۱۳۷۸). *جغرافیای اداری هخامنشیان*. ترجمه همایون صنعتی‌زاده. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
 خاراکسی، ایزیدور (۱۳۹۰). *ایستگاه‌های پارسی*. ترجمه فیروز حسن عزیز. چاپ اول. تهران: انتشارات گنجه هنر.
 خدادادیان، اردشیر (۱۳۸۶). *تاریخ ایران باستان*. ج ۱. چاپ دوم. تهران: انتشارات سخن.
 دادگی، فرنیغ (۱۳۶۹). *بندهش ایرانی*. ترجمه مهرداد بهار. چاپ اول. تهران: انتشارات توس.
 داندامایف، محمد ع. (۱۳۸۹). *تاریخ سیاسی هخامنشی*. ترجمه فرید جواهر کلام. چاپ اول. تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
 دریایی، تورج (۱۳۸۸). *شهرستانهای ایران شهر*. ترجمه شهرام جلیلیان. چاپ اول. تهران: انتشارات توس.
 دوستخواه، جلیل (۱۳۷۰). *اوستا*. ج ۲. چاپ اول. تهران: انتشارات مروارید.
 دوگوبینو، آرتور ژوزف (۱۳۸۷). *تاریخ ایران دوره باستانی*. ترجمه ابوتراب خواجه‌نورطن. چاپ اول. تهران: نشر ثالث.
 دیاکونف، ام. (۱۳۸۸). *تاریخ ماد*. ترجمه کریم کشاورز. چاپ نهم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
 _____ (۱۳۴۴). *اشکانیان*. ترجمه کریم کشاورز. تهران: انجمن فرهنگ ایران باستان.
 سامی، علی (۱۳۸۹). *پایتخت شاهنشاهان هخامنشی*. چاپ اول. تهران: پازینه.
 سیسیلی، دیودور (۱۳۸۴). *ایران و شرق باستان در*

- کسنفون (۱۳۷۵). *آناباسیس*. ترجمه احمد بیرشک. چاپ اول. تهران: کتاب سرا.
- _____ (۱۳۸۵). *سیرت کوروش کبیر*. ترجمه وحید مازندرانی. چاپ چهارم. تهران: دنیای کتاب کورت، آملی (۱۳۸۲). *هخامنشیان*. ترجمه مرتضی ثاقب فر. چاپ سوم. تهران: انتشارات ققنوس.
- کوک، جان مانوئل (۱۳۸۴). *شاهنشاهی هخامنشی*. ترجمه مرتضی ثاقب فر. چاپ اول. تهران: انتشارات ققنوس.
- گوتشمید، آلفرد فن (۱۳۸۲). *تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان*. ترجمه کیکائوس جهاننداری. چاپ چهارم. تهران: انتشارات ققنوس.
- مارکوارت، ژوزف (۱۳۸۶). *وهروود ورنگ*. ترجمه داود منشی زاده. چاپ اول. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۵۰). *پارتیها یا پهلوانان قدیم*. ج ۱. تهران: انتشارات دانشسرای عالی.
- نیبرگ، هنریک ساموئل (۱۳۸۳). *دینهای ایران باستان*. ترجمه سیف الدین نجم آبادی. چاپ اول. کرمان: دانشگاه شهید با هنر.
- ورستاندیک، آندره (۱۳۸۶). *تاریخ امپراتوری اشکانیان*. ترجمه محمود بهفرزی. چاپ اول. تهران: انتشارات جامی.
- هردوت (۱۳۸۹). *تواریخ هردوت*. ترجمه مرتضی ثاقب فر. چاپ اول. تهران: انتشارات اساطیر.
- هینتس، والتر (۱۳۸۶). *داریوش و ایرانیان*. ترجمه پرویز رجبی. تهران: نشر ماهی.
- Andrew (2008). *The Complete fragments of Ctesias of Cnidus: Translation and Commentary with Anintroduction*. Univer sity of Florida.
- Arrian (1966). *Anabasis of Alexander*. Books V-VIII. With an English Translation by E. Iliff Robson, B.D. Great Britain: Harvard University Press.
- Askoparpola (1988). "The Coming of the Aryans to Iran and India and the Cultural and Ethnic Identity of the کتابخانه تاریخی. کتاب دوم. ترجمه حمید بیکس شورکایی؛ اسماعیل سنگساری. چاپ اول. تهران: انتشارات جامی.
- شهبازی، شاپور (۱۳۸۹). *تاریخ ساسانیان*. چاپ اول. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- شهبازی، شاپور ع. (۱۳۵۰). *جهاننداری داریوش بزرگ*. تهران: انتشارات دانشگاه پهلوی.
- شپیمان، کلاوس (۱۳۹۰). *مبانی تاریخ پارتیان*. ترجمه هوشنگ صادقی. چاپ سوم. تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.
- علی یف، اقرار (۱۳۸۸). *پادشاهی ماد*. ترجمه کامبیز میر بهاء. چاپ اول. تهران: انتشارات ققنوس.
- فخرالدین اسعد گرگانی (۱۳۷۷). *ویس و رامین*. تصحیح: محمدجعفر محبوب. تهران: بنگاه نشر اندیشه.
- فرای، ریچارد نیلسون (۱۳۸۶). *میراث باستانی ایران*. ترجمه مسعود رجب نیا. چاپ هشتم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۸). *تاریخ باستانی ایران*. ترجمه مسعود رجب نیا. چاپ چهارم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). *شاهنامه*. به کوشش جلال خالقی مطلق. چاپ اول. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی).
- کتزیاس، (۱۳۹۰). *پرسیکا (داستانهای مشرق زمین تاریخ شاهنشاهی پارس)*. ترجمه فریدون مجلسی. چاپ اول. تهران: انتشارات تهران.
- Dāsas". *Studia Orientalia*, vol 64.
- Avstin, M.M. (2006) *The Hellenistic World from Alexander to the Roman Conquest*, Second edition: Cambridge University Press.
- Bivar, A.D.H. (2012). "Gorgan". <http://www.iranicaonline.org/articles/gorgan-v>.
- Burrow, T. (1973). "The Proto-Indoaryans", *Journal of the Royal Asiatic Society*: 123-140.
- Cawkwell, George. (2005). *The Greek*